

جلوی زن نشست و چون تو دستش گرفت

ناشناس : هی زنیکه

نیشخندی زد

ناشناس : فکر کردی میتونی الکی الکی زندیگتو ول کنی ؟ میتونی شوهرت ول کنی بری هرزگی کنی ؟

زن با ترس به چشمای عصبی و پر از نفرتش نگاه کرد چسبی که جلوی دهنش بود نمیداشت حرف بزنه به چشمای وحشت زدش خیره شد

ناشناس : ترسیدی نه ؟

سرشو کمی کج کرد : گرمته نه ؟

زن با ترس سرشو تگون داد، نیشخندی زد

ناشناس: خوبه ... خیلی خوبه

از جاش بلند شد

ناشناس: بخاطر سمیه که بهت دادم داره کم کم کار خودشو میکنه کم کم ارگانای بدنت رو میسوزونه، نگران نباش ، زود کارظو میکنه ولی خب

چشماشو ریز کرد

ناشناس : باید خوب زجر هم بده دیگه نه ؟

زن وحشت زده تکونای محکمی خورد اما بهش توجه نکرد سمت ساک که با خودش آورده بود رفت میله ی آهنی که توی ساک بود رو بیرون آورد میله رو توی دستش چرخوند

ناشناس : تا حالا بیسبال بازی کردی ؟

زن با وحشت نگاهش کرد جلو رفت و میله رو روی زمین کشید  
ناشناس : میدونی نفر قبلی هم همین یله استخوناش ریز ریز شد؟ هنوز رد خون  
روش هست

و میله رو بالا برد تا خون هایی که روش خشک شده بودن به خوبی مشخص  
بشن

زن ترسیده به دیوار پست سرش تکیه داد و نکته وحشت زدش رو روی رد خون  
های روی میله چرخوند سرو کمی کج کرد

زن : اون هم طعم جواب خیانت رو چشید

میله رو بالای سرش برد و زمانی که صدای زن زیر چسب خفه میشد میله رو  
توی شقیقش کوبید روی زمین افتاد و از شکاف پیشونیش خون روی زمین جاری  
شد میخواست خودش رو عقب بکشه اما ضربه ی بعدی میله روی زانوش خورد و  
درد تا مغزش تیر کشید ضربه ی بعدی رو محکمتر زد

ناشناس : تنها چیزی که باید داشته باشی یه مرگ زجر آورده نه آزادی

و ضرباتش رو پشت هم روی نقطه کل نقطه هایه بدن زن فرود آورد و زمانی که  
از ریز شدن استخونای کامل بدنش مطمئن شد از توی ساکش میله ی آهنی که  
نقش صلیب داشت رو بیرون آورد تکونی به پاهاش داد

ناشناس : آشپزخونه کجاست ؟

میله رو کمی توی دستاش تکون داد

ناشناس : این باید حسابی داغ بشه

و بی توجه به ناله های زن سمت آشپزخونه رفت گاز رو روشن کرد و میله رو ,  
روی آتیش گذاشت چند دقیقه بعد وقتی میله به خوبی داغ شد برش داشت و توی  
سالن برگشت زن نیمه بیهوش وقتی ناله میکرد روی زمین افتاده بود از یقش

گرفت بلندش کرد و به دیوار تکیه ش داد ناله ی زن از درد بلند شد سرش کمی کج کرد

ناشناس : آروم باش یکم دیگه تموم میشه

پیراهن زن رو کنار زد و میله ی داغ رو بالای سینهش چسبوند ناله ی زن دوباره بالا رفت و اینبار باعث خندیدنش شد

وقتی از سوختنش مطمئن شد عقب کشید و میله رو کناری انداخت خم شد و زنجیر آهنی که روی زمین افتاده بود رو برداشت

سمت جایی که صندلی گذاشته بود رفت و زنجیر رو به قالبی که به سقف کوبیده بود وصل کرد

بخشی که تیغه داشت رو گرد کرد برای دور گردن

سمت زنی که بیهوش شده بود رفت بطری آب رو از روی میز برداشت و روش خالی کرد که باعث شد بهوش بیاد چشمکی زد

ناشناس : دیگه اخریشه

با گرفتن بازوی خورد شدش بلندش کرد و سمت صندلی بردش نشوندش روش و حلقه ی زنجیری تیغه دار رو دور گردش انداخت

طرف دیگه ی زنجیر رو که آویزون بود رو گرفت و درست وقتی که حلقه ی دور گردن زن محکم شد و تیغه ها کم کم ی گردنش میرفت چسب روی دهنش رو کند خون همراه با هرچی که توی معده ی زن بود بیرون ریخت و بعدش صدای نالش خونه رو پر کرد

با شدت طناب رو پایین کشید که جسم زن بالا رفت و با فرو رفتن تیغه ها خون مثل فواره بیرون زد و کمی روی صورت خودش که تماشاگر بود ریخته شد

صدای ناله ی زن قطع شد و سکوتی خونه رو فرا گرفت زنجیر رو محکم کرد

ناشناس : عدالت همیشه اجرا میشه

برگشت وسایلش رو جمع کرد تا از خونه بیرون بزنه